گذری بر «گورستان سرتپه»

نوشته: اسحاق مقبل

۴ اسد/مرداد ۱۴۰۴ - ۲۶ جولای ۲۰۲۵ – کابل- افغانستان

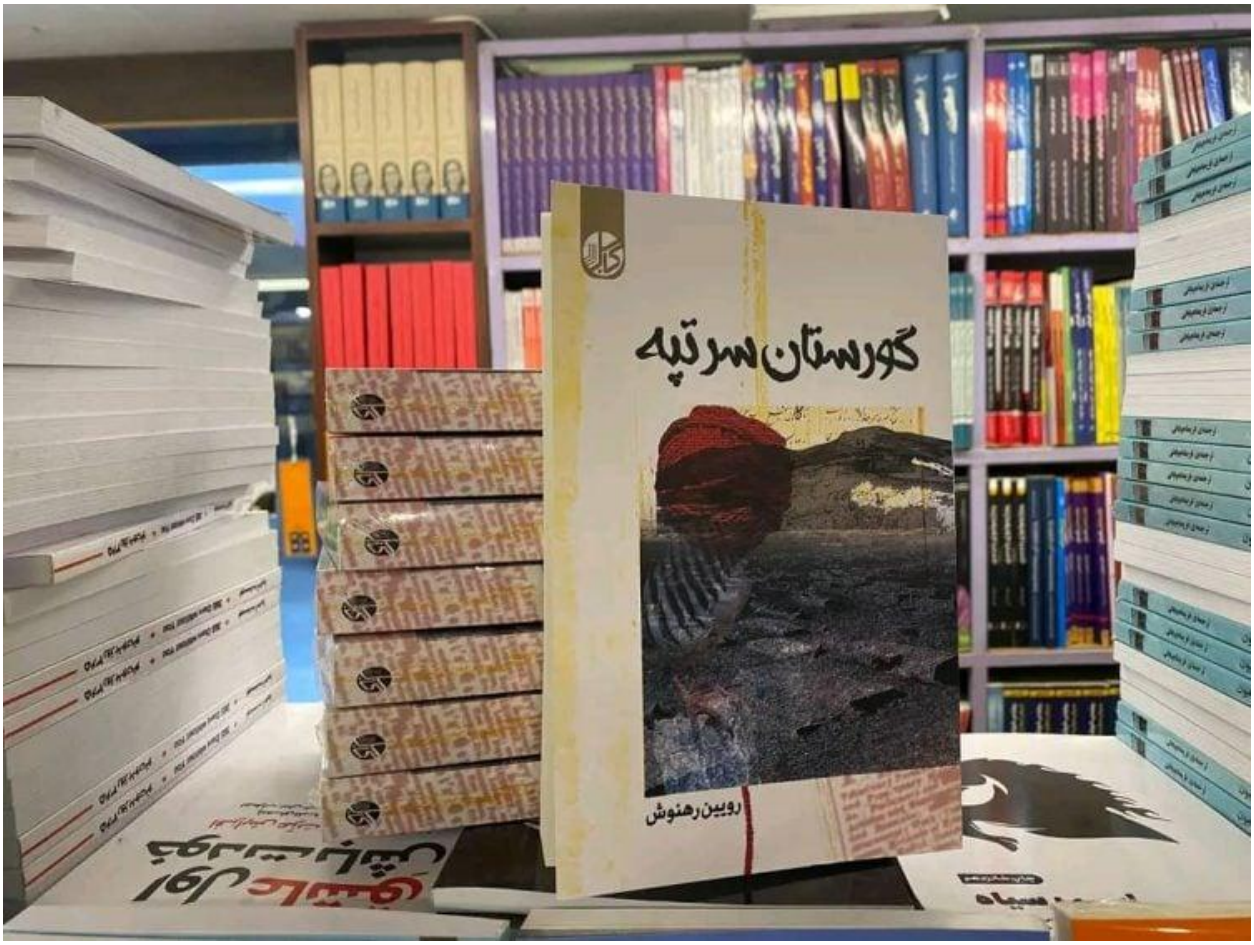

درآمد سخن

«گورستان سرتپه» اثر معجِز و موجَزی‌ست از هم‌دیار، هم‌صنفی و دوست خوبم، رویین رهنوش. رمان مزبور، خاطرات، خلاقیت و قدرت قلم این اشکاشمی‌بچه‌ی مستعد را پیش چشم خواننده می‌گذارد و با خود می‌بردش تا ناکجاهای زندگی در قشلاق. یکایک واژه‌های رمان مترجم و مفسر دردهای فریاد ناکشیده زادگاهش هستند. با مهارت و صلابت منحصر به فردش واژه‌ها را چون جواهر گران‌بها از اعماق آمودریا و قله‌های پامیر گل‌چین کرده و در قالب این رمان می‌کند تقدیم دل و دیده خواننده.

نویسنده، از دیدانداز شخصیت‌های دوم و سوم داستان، دیدگاه‌ها، آلام و تجاربش از زندگی در میان اقشاری را روایت می‌کند که دیدگاه مذهبی متفاوت‌تری دارند؛ کسانی که خودش آنان را «انسان‌های خوب ولی محکوم و محروم» می‌نامد. خوانش هر جمله‌ی آن آدمی را پرتاب می‌کند به دوران طفولیت، و خاطرات زندگی ساده و صمیمی در دهات را به سرعت باد و برق از چشم آدم می‌گذراند. برای جلوگیری از تطویل کلام و فرا رفتن آن از حد حوصله‌ی خواننده، برداشت‌ها و یادداشت‌های این قلم، به‌صورت فشرده و زیر عناوین فرعی، ارایه می‌شود.

این رمان اخیراً توسط انتشارات کابل، به زیور چاپ آراسته شده است. خبر چاپ این اثر را در برگه‌ی رفیق رهنوش خواندم و برای به‌دست آوردنش لحظه‌شماری می‌کردم. چند روز قبل از نشر واژه در کابل به‌دستش آوردم. یکی دو ورق را در همان لحظه نخست از چشم گذراندم. این جمله نخست کتاب، ذهن و ضمیرم را در نگاه اول محصور و مجذوب خودش ساخت: «***رمان گورستان سرتپه را پیشکش می‌کنم به تمام آدم‌هایی که به‌خاطر خوب بودن محکوم و محرومند***»

این قلم، نه‌بخاطر آشنایی و رفاقت قبلی با خالق رمان، بل منحیث یک مخاطب جمله‌ی معنادار مزبور، بعد از اتمام خوانش رمان، یادداشت و برداشت خود را تقدیم خواننده می‌کند. هرچند نقد و نظر بالای کار نویسنده‌ای که شهرت فراتر از مرزهای آمو و قله‌های پامیر دارد و برای رسانه‌های جهانی چون بی‌بی‌سی می‌نویسد، ظرفیت و اهلیت زیاد کار دارد؛ اما قسمی که ارقام شد صرفاً برداشت و یادداشت است.

محتوا و سبک نوشتار

رمان برخلاف قواعد معمولی تدوین و تالیف کتب، بدون فهرست، پیش‌گفتار و مقدمه آغاز می‌شود. نویسنده با مهارت خاص و منحصر به فرد، دست خواننده‌اش را می‌گیرد و او را تا انتها و عمق داستان با خود می‌برد. متن رمان خوانا، جالب، سریع و با بافت معنایی صریح آغاز و پایان می‌یابد. کلمات ساده و مروج در قشلاق و دهات، مانند «شیطان چراغ»، «پاگه»، «چنته» و غیره با مهارت خاصی در متن گنجانده شده‌اند که به زیبایی و گیرایی متن افزوده‌اند. در جاهایی از زبان شخصیت‌های داستان هم با زبان رک و بدون پرده سخن می‌گوید.

در کل محتوای رمان مزبور قسمتی از چالش‌ها و سختی‌های زندگی مسلمانان اسماعیلی ولسوالی اشکاشم و رویارویی‌شان با اقشار دارای تفکر مذهبی مختلف را منعکس می‌سازد و به روایت واقعیت‌های عینی این جامعه می‌پردازد که همواره در پس‌زمینه‌های تاریخ و اذهان پنهان مانده‌اند. نویسنده با دقت تمام، به بازتاب غیرمستقیم برخورد جامعه با این قشر مذهبی می‌پردازد و مظلومیت‌های آن را از زبان شخصیت‌های رمان در قالب نثر شیوا، بازتاب می‌دهد.

این رمان، هرچند در ذات خودش روایتگر نشیب‌وفرازهای زندگی جوامع اسماعیلی در ولسوالی اشکاشم است، اما می‌تواند مشتی باشد نمونه خروار. به این معنا که این قشر نه‌تنها در این ولسوالی بلکه در اقصا نقاط کشور، بعضاً به‌خاطر باورهای مذهبی خود تحت فشار و حتا توهین قرار می‌گیرند. من خواننده در مدت دو دهه تحصیلات، کار و زندگی‌ام با اقشار مختلف و برخورد نامناسب عده محدود و معدودی با خود به‌عنوان یک اسماعیلی، احساس نویسنده را درک و اکثریت روایت‌های این رمان را تایید می‌کنم. بعضاً باید یا طبق میل دیگران رفتار و کردار عقیدتی داشته باشی و یا هم باید بهایش را بپردازی. این قشر، اما بدون این‌که ضرری از طرف‌شان به کسی متوجه شود، با وجود تمام این دشواری‌ها، بلند می‌شوند و در پرتو ارشادات امام زمان‌شان، با همه روابط حسنه و زندگی مسالمت‌آمیز دارند. روایت‌های رمان مزبور، به‌خوبی نشان‌دهنده واقعیت‌های تلخی است که نویسنده و این جامعه به‌عنوان گواه آن‌ها قرار دارند. این رمان از حیث راوی خوب واقعیت‌ها که توسط فردی با اندیشه غیراسماعیلی نوشته شده است، می‌تواند سند مکتوب معتبری باشد در حافظه تاریخ و برای نسل آینده.

در نهایت، «گورستان سرتپه» نه‌تنها یک رمان است، بلکه صدای انسان‌هایی‌ست که به‌خاطر باورهای‌شان مظلوم واقع شده‌اند و در مواردی به‌خاطر باورهای عقیدتی خود باید بهای سنگینی بپردازند. تصور این‌که این قشر مسلمان نیستند و باید برای مسلمان ساختن‌شان کار شود، هنوز که هنوز است، باقی‌ست و نویسنده این مطلب را در قالب رمانش با ظرافت و لطافت خاصی به تصویر کشیده است. این اثر در واقع مدافع خوب کثرت‌گرایی است و به شکلی به ما این موضوع را خاطرنشان می‌سازد که هویت مذهبی هر انسانی باید مورد احترام قرار گیرد.

احساس من

شاید تارهای مشترک نویسنده‌ی این سطور، از جمله هم‌صنفی و هم‌دیاری بودن، باعث شد که برای خواندن این رمان لحظه‌شماری کنم. اما فراتر از این، می‌خواستم بدانم تفکر و تعمق یک نویسنده فرامرزی با اندیشه مذهبی سنی در رابطه به همسایه‌گان اسماعیلی‌اش که عمری با آن‌ها زندگی کرده، چیست!؟ حس خوش‌حالی دارم به این‌که یکی از هم‌صنفی‌های خوبم به چنین دستاوردی دست یافته است. بی‌تردید بازتاب روایت‌های ناگفته و تعلیل و تحلیل آن‌ها در قالب رمان کار نهایت مشکل است و تنها از عهده کسانی چون رهنوش برمی‌آید. از این دستاورد، فوق‌العاده خرسندم.

منی که در دامن دهات سر برآورده و کلان شده‌ام، خواندن خاطرات و روایت‌های این رمان مانند «پشت کردن کجاوه، جمع کردن سرگین، چوپانی، چراندن گوسفندان، مال‌چرانی یک‌جایی

پسران و دختران قشلاق بدون تفکیک و توجه به جنسیت و صمیمیت دهات»، مرا به آن وقت‌ها پرتاب می‌کند و آن خاطرات را یک‌یکی در ذهن و ضمیرم تازه می‌سازد.

سپاس‌گزاری

من و رهنوش در سال ۱۳۸۸ به دانشکده زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه پروان راه یافتیم و از آن زمان ارتباط ما مستحکم و پایدار باقی مانده است. اکنون، علاوه بر روابط شخصی، همچنان کماکان روابط رسمی کاری نیز داریم و با هم در صورت نیاز همکاری می‌کنیم. رهنوش فرد کنجکاو، اهل مطالعه و زیرک است. گزارش‌هایش را که در بی‌بی‌سی می‌بینم، به‌خاطر فصاحت کلام و بلاغتش تحسینش می‌کنم. کارکردهای برجسته‌اش، از جمله تولید و چاپ این اثر، مایه مباهات است و من به وسعت رفاقت‌مان از زحمات و پشتکارش قدردانی می‌کنم. تلاش‌های او در راستای تنویر اذهان و آگاه‌سازی جوامع از حقایق، واقعاً قابل قدر است.

پایان کلام

منحیث کسی که در متن این جامعه زندگی کرده‌ام، مفهوم روایت‌های نویسنده از زادگاهش را درک می‌کنم. این رمان بازتاب‌دهنده غیرمستقیم گوشه‌ای از زندگی اسماعیلیه‌ها در این ولسوالی است و با نثر روان و خوانا صدای آن‌ها را به گوش اهل کتاب می‌رساند. از دید من، «گورستان سرتپه» فراتر از یک رمان، آیینه‌ای‌ست که واقعیت‌های تلخ و گاهی شیرین زندگی در زادگاه نویسنده را به تصویر می‌کشد. این رمان به ما یادآوری می‌کند که هر فردی، با هر عقیده‌ای، حق زندگی و احترام دارد؛ چنان‌چه گفته‌اند: «زیبایی در رنگارنگی‌ست». به همین دلیل، این اثر نه‌تنها برای من، بلکه برای هر کسی که در جست‌وجوی فهم بهتر از واقعیت‌های عینی این جامعه است، اهمیت ویژه‌ای دارد و می‌تواند به‌عنوان یک منبع خوب برای تغییر، تنویر اذهان و آگاهی در بین جوامع و حداقل اهل مطالعه، عمل کند.

با حرمت

اسحاق مقبل